

# اندیشه‌های عرفانی در شعر غالب دهلوی



ناصرجان نثاری

میرزا اسدالله خان نجم‌الدوله دبیرالملک متخلص به غالب ابن عبدالله بیگ‌خان شاعر و نویسنده و محقق مسلمان هندی (ولادت ۱۲۱۲ هـ. ق/ ۱۷۹۶ میلادی وفات ۱۲۸۵ هـ. ق/ ۱۸۶۹ میلادی) است. اصل او از توران است و نیاکان او ترک ایک بودند. در اشعارش تاثیر و احساسات شکست مغول نمودار است.

غالب، پیشرو سبک نو در شعر اردوست و نخستین شاعری است که عقاید و نظریات فلسفی را در شعر اردو وارد کرده، و در نتیجه شعرش ترکیبی از فلسفه و عرفان و حاکی از درد و تاثیر است و او را پدر شعر اردو می‌دانند.

به اشعار فارسی مباحثات می‌کند. او معاصر «بابریان» هند بوده است و در مدح آخرین پادشاه این سلسله بهادرشاه دوم چند قصیده گفته است. در کتاب او به نام «قاطع برهان»، انتقاد تندی از «برهان قاطع» خلف تبریزی کرده است.<sup>(۱)</sup>

غالب اوایل «اسد» تخلص می‌کرد و از سبک بیدل دهلوی پیروی می‌نمود، اما بعد تخلص غالب را اختیار کرد و مردم معاصرش او را «میرزا» می‌نامیدند.<sup>(۲)</sup>

وی مسلمان و شیعه مذهب بوده و قصاید متعددی در توحید، نعت پیامبر و دیانت اسلام و ائمه شیعه دارد. به خاندان رسالت عشق می‌ورزید، بخصوص برای علی<sup>(ع)</sup> و عباس<sup>(ع)</sup> نوحه‌سرایی نیز کرده است.<sup>(۳)</sup>

آشنای منظوم غالب دهلوی عبارتند از:  
۱- «دیوان» ۲- «گل رعنا» ۳- «منظومه قادرنامه»  
۴- «بیاض» غالب که شامل ۲۵۳ غزل با ۱۶۵۴

\* غالب، پیشرو سبک نو در شعر اردوست و نخستین شاعری است که عقاید و نظریات فلسفی را در شعر اردو وارد کرده است.

بیت است. کلیات غالب دهلوی دوبار در سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۶۳ در دهلی و لکهنو و بار سوم به سال ۱۹۶۷ در لاهور چاپ شده است.<sup>(۴)</sup>  
سبک شعری او سبک هندی است و پیرو شاعرانی چون خواجه حسین ثنایی (۹۹۲م)، عرفی شیرازی (۹۹۹م)، کلیم کاشانی (۱۰۶۱م)، میرزا جلال اسیر (۱۰۶۹م)، صائب تبریزی (۱۰۸۰م)، جوای تبریزی (۱۱۱۸م) و سبک وقوع مثل: بابا فغانی شیرازی (۹۲۵م)، میرزا شرف جهان قزوینی (۹۶۲م)، وحشی بافقی (۹۹۱م) است.<sup>(۵)</sup>

تاثیر افکار و اندیشه‌های عرفانی گذشته در اشعار غالب، پیوسته عرفا و صوفیه از آثار و اندیشه‌های متقدمین برخوردار بوده‌اند و یا بواسطه سلسله خانقاه‌های و یا بوسیله خرقة و مشرب مذهبی و جهان‌بینی خود به یک یا چند نفر از اهل طریقت تمایل داشته‌اند.

غالب یک مسلمان شیعی است و قطعاً در بین

اهل تصوف و عرفان، آن تفکری را می‌پذیرد که یا مخالفت قطعی با مذهب او نداشته باشد و یا در بین ارباب تصوف و صاحب‌دلان طریقت، قبول عام یافته باشد و یا پیرامون او نتوان حکم کلی را بار نمود. به هر حال یاد صوفیان گذشته در اشعارش، هم زمینه تصوف قرن ۱۳ و هم مطرح بودن چهره‌های برجسته عرفان و تصوف در بین شاعران قرن سیزده هند را نشان می‌دهد.

از جمله شخصیت‌هایی که در شعر غالب به آنها اشارت رفته است، عبارتند از:

ابراهیم ادهم (م ۱۶۶)، ابراهیم ادهم پیشوای فرقه «ادهمیه» است، تشابه زندگی او با بودا در ادب فارسی ضرب‌المثل است و شاعران بعد از او پیوسته به تکریم و احترام از او یاد کرده‌اند. مولانا در دفتر چهارم مثنوی، تحول و انقلاب درونی او را توصیف نموده است و غالب دهلوی بی‌رغبتی به دنیا که نتیجه‌اش سلطنت معنوی است را به واسطه ترک مقام و زینت دنیا می‌داند. همانطور که ابراهیم ادهم که مظهر زهد و ساده‌زیستی است به این مقام دست یافته است.

آنچه ابراهیم ادهم یافتست  
بعد ترک مسند جسم یافتیست  
(دیوان مثنوی، ص ۳۰۷)  
و در جای دیگر شوق محبوب را به دشنه‌ای تشبیه نموده است که دل را مجروح می‌کند. و این جراحت پسندیده است و مثل خراشی است که بر فرزند ابراهیم ادهم وارد شده است. ابراهیم ادهم برای قطع علایق دنیایی، هنگامیکه فرزندش را در مکه ملاقات کرد و احساس نمود که مهر

فرزندی در دلش غلیان کرد، از خدا مرگ او را خواست تا اسیر تعلقات نگردد. (۶)  
غالب می گوید:

هر کجا دشنه شوق تو جراحت بارد

جز خراشی به جگر گوشه ادهم نرسد

(دیوان غالب: غزل ۱۴۷ ص ۷۹)

ذوالنون مصری: ابوالفیض ذوالنون مصری از صوفیان بزرگ قرن سوم است که در سال ۲۴۵ وفات یافت. عطار در «تذکره الاولیاء»، هجویری در «کشف المحجوب» و ابوالقاسم قشیری در «رساله قشیری» به صورت مبسوط، شرح حال او را یادآوری کرده اند. غالب نیز در دهلوی در یک ترجیع بند با احترام از او یاد نموده است:

در عرفا اسم تو ذوالنون وقت  
در خلفا نام تو دارای ملک

(دیوان غالب، ترجیع بند ۱ ص ۴۵۷)

جنید بغدادی

ابوالقاسم جنید بغدادی از بزرگان عرفا و اهل تصوف قرن سوم است او را «طاووس العلماء» و «سلطان المحققین» نیز لقب داده اند، شیوه او در طریقت «صحو» است؛ یعنی در عالم بیداری و هوشیاری می توان حقیقت را فهمید. شرح حال و کرامات او در آثار متصوفه بخصوص «کشف المحجوب» رساله قشیری، «تذکره الاولیاء» به طور مفصل ذکر شده است.

او در سال ۲۹۷ هـ. ق وفات یافت در عرفان و تصوف جنید پیر طریقت است و مراد اهل حقیقت، و در متون عرفانی و دیوان شعرا پیوسته با احترام از او یاد شده است. غالب نیز دهلوی در قصیده مدحیه ای برای بهادرشاه چنین از جنید یاد می کند.

در مدح شه معرف شاهم به معرفت

با شبلی و جنید به عرفان برابر است

(دیوان غالب، ترجیع بند ۱ ص ۲۰۷)

حلاج: حسین بن منصور حلاج در سال ۲۴۴ متولد و در ۳۰۹ هـ. ق کشته شد. در عرفان و تصوف مصداق شور و برقراری و شوریدگی است و وحدت وجود و انسان کامل را به صورت «انالالحق» مطرح نمود. در مورد سخنان و احوال حلاج پیوسته بین فقهای شیعه و ادبا و شعرا اختلاف نظر وجود داشته است. برخی او را تأیید و بعضی او را منکر گشته اند. عطار در «تذکره الاولیاء» در شماره او نوشته: «او را مقرر بی شمار و منکر بی قیاس پدید آمد.» و غالب دهلوی نیز در اینکه او همچنان بر سر زبانهاست، از او به نیکی یاد کرده است و مقاومت در برابر مشکلات و آمادگی در برابر هر مصیبت و سختی را از او مدد گرفته است.

زگیر و دار چه غم، چون به عالمی که منم

هنوز قصه حلاج حرف زیر لبست

(دیوان غزل ۱۰۲ ص ۵۸)

و در جای دیگر به اسرار مطرح شده در سخنان حلاج اشاره می نماید.

در پرده رسوایی منصور نوایی ست

رازت نشنودم ازین خلوتیان هیچ

(همان، غزل ۱۰۹ ص ۶۱)

و در جای دیگر شوق سرشار خود برای رسیدن به کمال را به شوق و اشتیاق حلاج برای رسیدن به حقیقت تشبیه کرده است.

شوق بلندی گرای پایه منصور جست

حوصله نارسا، پی به سر تیر برد

(همان غزل ۱۶۴ ص ۸۶)

و در غزلی در بیت تخلص خود را منصور فرقه علی الهی معرفی کرده است

منصور فرقه علی الهیان منم

آوازه اتا اسدا... در افکنم

(همان غزل ۲۴۲ ص ۱۲۲)

## \* دیرمغان، محل پاکی و

صفاست؛ هر کسی در آنجا پای

گذاشت باید مثل آینه صاف شود

تا نور حق در قلب او منعکس

گردد.

عنوان انالالحق که از ابتکارات حلاج است و نشانه وحدت وجود و انسان کامل و مقام فنا است و کمال عارف در این مرحله به غایت می رسد پیوسته مورد علاقه و احترام غالب دهلوی است.

و به نظر می رسد که غالب دهلوی علی غم اتهاماتی که بر حلاج وارد بوده و هست، با شهادت از او دفاع کرده است و مقام او را مقام کمال و او را واقف به اسرار الهی می داند:

مجرم مسیح رند انالالحق سرای را

معمشوقه خودنمای و نگهبان غیور بود

سالک نگفته ایم که منزل شناس نیست

بی جاده مانند راه، از آن رو که دور بود

(همان، غزل ۱۲۸ ص ۷۰)

و در عشق الهی قدرت معشوق مطلق آن قدر است که تعینات ظاهری به امر او حیات می یابند، برای عاشق ببقار درخت به صدا در می آید و هم او عاشقش را می کشد. غالب با تلمیح از مکاشفات انبیاء، فنا فی الله و بقا بالله را به زیبایی ترسیم می کند و با کشته شدن حلاج، مصداق این فداکاری را نشان می دهد.

هم انالله خوان درختی را به گفتار آورد

هم انالالحق گوی مردی را سر دار آورد

(همان، غزل ۱۸۷ ص ۹۷)

شبلی: ابوبکر جعفر بن یونس یا دلف بن جحدر، از اکابر صوفیه و عرفای قرن چهارم است که در سال ۳۲۴ هـ. ق وفات یافت. گفته اند تصوف علمی است که یا کسی را حکیم کند مثل جنید یا او را بکشد مثل حلاج و یا او را دیوانه کند مثل شبلی.

غالب دهلوی در قصیده ای در مدح نواب کلب

علی خان والی رامپور، ممدوح را همسفره معنوی

شبلی دانسته است و از دو نکته حکایت می کند. اول اینکه شبلی در بین شعرا و ادبا دارای همان ارزش معنوی قرن چهارم است و ثانیاً یک ملاک ارزش اجتماعی است و عرفا نزد سلاطین اجر و مقام قدسین داشته اند.

به خوان شرع مبین هم نواله شبلی

به بزم عشق مهین، هم پیاله منصور

(همان، قصیده ۶۸ ص ۲۹۹)

در جای دیگر کرامات شبلی را این چنین تصویر

می کند.

آنکه چون در نی نوارا سر دهد

نی شود نخلی، که شبلی بر دهد

(همان، ص ۳۰۷)

می گوید: مرد راه عشق کسی است که وقتی مثل نی آه دلش را بیان کند. نی او به نخل تبدیل می شود. (مراحل سلوک را می پیماید). مثل درختی که میوه دهد و میوه اش شبلی باشد.

رموز و اصطلاحات عرفانی در شعر غالب دهلوی:

خانقاه: «خانقاه» معرب خانگاه، محل اجتماع و زندگی صوفیان است. منظور سهروردی در رساله های خود از کلمه خانقاه ظاهراً کالبد انسان است. (۷)

به نظر غالب دهلوی خانقاه محل زهد خشک و مانع سرعت در سلوک است.

خانقاه از روش زهد و ورع قلمزم نور

بزمگاه از اثر بوسه و می چشمه فرش

و شرط تحقق مراحل سلوک در خانقاه را مستی

و بیخودی پیر خانقاه می داند نه تکیه بر استدلالات

فلسفی و منطقی و ظاهری.

به پیر خانقاه در روضه یکجا خوش توان بودن

به شرط آنکه از ما باده وز شیخ انگبین باشد (۳)

(همان، غزل ۱۷۲ ص ۹۰)

و یا

به خانقاه چه کند تا پریشی که به باغ

ز غمزه خون به رگ ارغوان بجنابند

(همان، غزل ۱۸۳ ص ۹۵)

دیر مغان: دیر مغان کنایه از مجلس عرفا و

اولیاست و در دیوان از اصطلاحات پر کاربرد

است.

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست

مست ازنی و میخواران از نرگس مستش مست (۴)

به نظر می رسد غالب دهلوی در اینگونه موارد

تحت تاثیر حافظ است. در غزل شماره ۷

«حافظ» می خوانیم:

صوفی بیا که آینه صافی ست جام را

تا بتگری اصفای می لعل فام را

و «غالب» می گوید:

از ریحی خمت به دیر مغان

لای پالای می سهیل فشان

در عرفان می غلبات عشق است و دیر مغان

مجلسی است که پیر مغان یعنی انسان کامل در آن

زندگی می کند و عارفان شیعه همواره پیر مغان را

علی (ع) می دانند. لذا دیر مغان، محل پاکی و

صفاست و شراب دیر مغان صاف است؛ هر کسی

در آنجا پای گذاشت باید مثل آینه صاف شود تا

نور حق در قلب او منعکس گردد. غالب، این شراب پاک و با صفا را مقدس و آن را عازی از هرگونه وابستگی می‌داند.

خوشبخت کوثر و پاک است باده‌ای که دروست از آن رحيق مقدس درین خماریچه خط (همان، غزل ۲۲۳ ص ۱۱۳)

و یادآور این بیت حافظ است:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر ز لذت شر مدام ما<sup>(۱۱)</sup>  
سکر عرفانی، عرفا و صوفیه ازدو مشرب سیراب می‌شوند، عده‌ای به سکر معتقدند، یعنی معتقدند حقیقت را در مستی، بی‌هوشی و بی‌خودی می‌توان یافت و عده‌ای پیرو مکتب صحو هستند که حقیقت را در هوشیاری و بیداری بدست می‌آورند. بدون تردید شاعران عارف مثل مولانا و حافظ پیرو سکرند. این عده معتقدند در عالم بی‌خودی، درهای رحمت باز می‌شود و نزول رحمت سرازیر می‌گردد. اقبال لاهوری در این مورد اشاراتی بس بدیع به رشته نظم کشیده است «سکر ترک قیود است ظاهری و باطنی و توجه به حق است. ورود و آردی است مدهش که به صولت استیلا مانع حس گردد. از ادراک محسوس<sup>(۱۱)</sup>

خواجہ عبداللہ انصاری می‌گوید: «اگر گوید مستی چیست؟ گویم برخاستن تمیز است که نه نیست داند از هست و نه پای داند از دست. مست آن است که نشناسد خود را از دوست و دوست را از خود. یکی مست شراب، یکی مست ساقی، آن یکی فانی و این دیگر باقی جز به مستی هستی در نتوان یافت و جز در مستی به نیستی سه نتوان افراخت.

و میر سید علی همدانی گفته است:

ای ساقی از آن می که دل و دین من است

بی‌خوشیم کن که مستی آیین من است  
نفرین تو خوشتر از دعای دگری  
زیرا که دعای غیر نفرین من است<sup>(۱۲)</sup>  
و غالب دهلوی نیز در غزلیاتی نغز این حقیقت را چنین توصیف نموده است:

ساده ز علم و عمل مهر تو ورزیده‌ام

مستی ما پسایدار، باده ما ناشتا  
(همان، غزل ۱ ص ۱۳)

غالب مستی را صفت پایدار و جزو مقامات خود می‌داند و شرط مهرورزی و محبت به معشوق را در اصل سکر و پیروی از عالم بیخودی می‌پذیرد. غالب پیمودن راه سلوک را منوط به عالم مستی می‌داند، در نظر او بهشت و قرب الهی و بهره‌مندی از فیض ربوبی در گروه عالم بیخودی است:

جستیم چراغ چمن خلد، به مستی

در گرد خرام تنوره افتاد، گمان را  
غالب معشوق را مثل خود در عالم مستی می‌طلبد، دوست دارد همانطور که خود مست شراب الهی است، معشوق نیز در عالم مستی سراغ او بیاید.

گر بیایی مست ناگاه از در گلزار ما

گل زبالیدن رسد تا گوشه دستار ما.  
(همان، غزل ۵ ص ۱۵)



## \* سبک شعری او سبک هندی است و پیرو شاعرانی چون ثنایی، کلیم کاشانی، صائب تبریزی است.

شاهد و طره، «شاهد» در لغت یعنی حاضر و گواه است و در عرفان مراد از شاهد، معشوق است و چیزی که دل انسان همواره به یاد اوست؛ به قول حافظ:

ساقی بیا که شاهد رعنائ صوفیان

آمد دگر به جلوه و آغاز ناز کرد<sup>(۱۳)</sup>  
و شیخ محمود شبستری در «گلشن راز» چنین آورده است؟  
«سؤال:

شراب و شمع و شاهد را چه معنی است؟

خرابیاتی شدن آخر چه دعوی است؟  
جواب:

شراب و شمع و شاهد عین معنی است

که در هر صورتی او را تجلی است

شراب و شمع، سکر و ذوق عرفان

بین شاهد که از کس نیست پنهان<sup>(۱۴)</sup>

«طره» در لغت یعنی موی پیچیده پشانی است و در اصطلاح، کنایه از تجلیات جمالی است.

غالب، صفات معشوق مطلق، را به طره پیچ و خم تشبیه نموده است، که عاشق در آن گرفتار می‌شود و این گرفتاری مطلوب عاشق و کمال توکل اوست.

شاهد حسن ترا در روش دلبری

طره پر خم صفات، موی میان ما ستوا

(همان، غزل ۱ ص ۱۳)

و این بیت یادآور این بیت معروف حافظ است:

بیوی نافه‌ی کافر صبازان طره بگشاید  
ز تاب جمعد مشکیش چه خون افتاد در دلها<sup>(۱۵)</sup>  
و یا این بیت حافظ:

نشان موی میانش که دل دراو بستم

زمن مپرس که خود در میان نمی‌بینم<sup>(۱۶)</sup>

برخی از عرفا این بیت حافظ را در مفهوم توکل مطلق می‌دانند که همان «کالمیت بین یدی الغسال» می‌باشد.

کنشست محل عبادت نصاری و یهود است و در عرفان کنایه از عالم معنی است.<sup>(۱۷)</sup> در نظر غالب دهلوی، عالم معنی به همه چیز و همه کس ارزش و اعتبار می‌دهد و چون عالم معنی، محل قرب و انس معشوق است، همه عارفان به آن می‌اندیشند و آنرا می‌طلبند.

بودنی بخش خوب و زشت تویی

رونق کعبه و کنشست تویی

(همان، غزل ۲، ص ۲)

و در عالم معنی و جوار محبوب، تعینات و تخصصات برچیده می‌شود و جز او مطلوبی نیست. همه وجود، ذکر اوست و همه هستی بسوی اوست.

بی‌خطر از خودی برا، لب به انالضم گشا

شیوه گیر و دار نیست در کنش کنش ما

(همان، غزل ۳۵ ص ۲۸)

خاموشی: اگر بپذیریم که اندیشه‌های ابن عربی در قرن ۱۳ در هندوستان مطرح بوده و توصیه او مبنی بر منوط بودن سعادت انسان به خاموشی، گرسنگی، شب‌زنده‌داری و گوشه‌گیری در نظر بگیریم، بنظر می‌رسد غالب دهلوی مثل سایر شاعران عارف مشرب، از این اندیشه‌ها مطلع بوده و برای آنها ارزشی نیز قائل است.

رسول گرامی اسلام فرمود: «من صمت نجا» و به تبع آن حضرت، همه عرفا و صوفیه سکوت و خاموشی را ارزش می‌دانند و مولانا فرماید:

یک زمان بهل ای جان که خموشانه خوشست

ما سخن گوی خموشیم که چون میزایم

و غالب دهلوی می‌گوید:

خاموشی ما گشت بدآموز بتان را

زین پیش و گرنه اثری بوّۀ فغان را

تا شاهد رازت به خاموشی شده رسوا

چون پرده به رخسار فروهشت بیان را

(همان، غزل ۳ ص ۱۴)

اربعین: عدد چهل عدد کاملی است و مربوط به خلوت و عبادت و مجاهدت صوفیه و در حدیث قدسی آمده است «خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً»<sup>(۱۸)</sup> و در حدیث نبوی است: «من اخلص الله اربعین صباحاً ظهرت ینابيع الحکمه من قلبه علی لسانه»<sup>(۱۹)</sup>

در متون صوفیه نیز پیوسته از این عنوان و مقام بهره گرفته شده است و تحت این عنوان، «اربعینات» نوشته‌اند، انسان کامل، بر اثر تحمل اربعین است و کمال عارف پیمودن اربعین است. غالب دهلوی نیز گفته است:

برده صد اربعین به سر بر سر صد هزار خم

گر بنهی در آفتاب، باده چکد زخشت ما

(همان، غزل ۳۵ ص ۲۸)

که یادآور این بیت حافظ است:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند  
گل آدم بسرشتند و به پیمان زدنند  
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت  
با من راه‌نشین باده مستانه زدند<sup>(۱)</sup>  
غالب کمال انسان را در پیمودن مقامات  
بصورت چله‌نشینی در اربعینیات و خمیر مایه  
وجودی خود را از شراب معنوی می‌داند.

زهد منفی: «زهد» یعنی ساده‌زیستی و در  
اصطلاح عرفان و تصوف بی‌رغبتی نسبت به دنیا و  
مواهب آن است و اگر که به زهد تظاهر کند تا  
توجه و اعتماد خلق را جلب نماید به زهد روی  
آورده است.

بادنوشی که در او ریب و ریایی نبود  
بهرتر از زهد فروشی که در او ریب و ریاست<sup>(۲)</sup>  
و غالب دهلوی می‌گوید:

می به زهاد مکن عوض، که این جوهر ناب  
پیش این قوم به شورابه زمزم نرسد  
(همان، غزل ۱۴۷ ص ۷۸)

در نظر غالب، زاهدان بی‌مسئولیت تحمل درک  
حقایق را ندارند و چون از درک حقیقت و امانند  
دیگران را متهم می‌نمایند. تفکر غالب همان تفکر  
حافظ در قرن هشتم است که گفت:

راز درون پرده ز رندان مست پرس  
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را<sup>(۳)</sup>

مقام فقر: «فقر» در لغت یعنی ناداری و در عرفان  
و تصوف به معنی آن است که عارف سالک از خود  
چیزی ندارد و همه از خداست. همان مقامی که  
رسول (ص) فرمود: «الفقر فخری». به قول مولانا:

فقر فخری نر: گزافست و مجاز  
صد هزاران غر پنهان است و ناز<sup>(۴)</sup>  
فقر فخری را فنا پیرایه شد

چون زبانه شمع او بسی سایه شد<sup>(۵)</sup>  
و یا

حدیث فقر در دفتر نگنجد  
حساب عشق در محشر نگنجد<sup>(۶)</sup>

و غالب دهلوی در یک قصیده مدحیه، فقر را  
عین استغنا می‌داند و صاحب مقام فقر را مستغنی  
از تعلقات می‌داند.

نژاد خسرو «الفقر فخری» گوی را نازم  
کز استغنا به درویش درش سلطان نشان بینی  
(همان، قصیده، ۵۳ ص ۲۵۷)

حال شوق «شوق» از احوال است و از محبت  
بوجود می‌آید. حالتی است که عارف سالک در  
دیدن و شنیدن سخن معشوق سر از پا نشناسد. به  
قول سعدی:

گفتم بینش مگرم درد اشتیاق  
ساکن شود، بدیدم و مشتاق تر شدم

غالب دهلوی در غزلی در ستایش محبوب  
مطلق، با بهره‌گیری از تلمیحات زیبا شوق را  
ببقراری بنده در مشاهده جمال جمیل حق تعالی  
می‌داند.

ز شوقست ببقراری آرزو خارا نهادن را  
به بزمست لای خواری ابرو پرویز جاهان را  
به داغش شادم اما زین خجالت چون برون آیم  
که رشکم در جحیم افکند خلد ارامگاهان را

(همان، غزل ۲ ص ۱۳)

مقام عشق: «عشق» اکسیر اعظم است و کیمیای  
سعادت، که مس وجود عارف را به طلا تبدیل  
می‌کند، به قول سعدی:

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟  
اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شد

\* او شرط تحقق مراحل سلوک  
در خانقاه را مستی و بیخودی پیر  
خانقه می‌داند، نه تکیه بر  
استدلالات فلسفی و منطقی و  
ظاهری.

هرکدام از عارفان پاک‌ضمیر وقتی به عشق  
می‌رسند، یا قلم شکافته می‌شود و یا از تفسیر آن  
عاجزند. محور عمده تمام اشعار غنایی و عاشقانه  
و عارفانه عشق است. عشق آتشی است که در  
قلب می‌آید و جز محبت معشوق همه چیز را  
می‌سوزاند. مولانا فرماید:

عشق جو شد بحر را مانند دیگ  
عشق سایید کسوه را مانند ریگ

عشق بشکافتد فلک را صد شکاف  
عشق لرزاند زمین را از گزاف

گر نبودی بحر عشق پاک را  
کی وجودی دادمی افلاک را<sup>(۷)</sup>

غالب دهلوی نیز در جای جای دیوانش از این  
اکسیر سخن گفته است

سوز عشق تو پس از مرگ عیانست مرا  
رشته شمع مزار از رگ جانست مرا

(همان، غزل ۹ ص ۱۷)

دعوی عشق ز ما کیست که باور نکند  
می‌جهد خون دل ما ز رگ گردن ما<sup>(۸)</sup>

(همان، غزل ۱۰ ص ۱۹)

در نظر غالب راه عشق، راه کشته شدن در راه  
معشوق است. وقتی عاشق می‌تواند ادعای عشق  
کند که در راه معشوق خونش را تقدیم کند.

در جای دیگر گوید:

هله، من عاشق ذاتم، تنه ناها یا هو  
ناظر حسن صفاتم، تنه ناها یا هو

شر آتش رخشنده‌ی عشقم که یکیست  
دم میلاد و وفاتم، تنه ناها یا هو<sup>(۹)</sup>

(همان، غزل ۳۰۰، ص ۱۴۸)

بقا بعد از فنا. «فنا» در لغت یعنی نیستی و در  
اصطلاح عرفان و تصوف آخرین مقام از مقامات  
سلوک و آخرین شهر از هفت شهر عشق عطار  
است. عرفا با فنا به سقوط اوصاف مذموم و با بقا به  
قیام اوصاف محمود اشاره می‌کنند. مولانا گوید:

هیچ کس را تا نگردد او فنا  
نیست ره در بارگاه کبریا

چیست معراج فلک این نیستی

عاشقان را مذهب و دین نیستی

«فنا» عبارت است از نهایت سیر الی‌الله و بقا  
عبارت از بدایت سیر فی‌الله، بعضی گفته‌اند: «فنا

غیبت است و بقا حضور»<sup>(۱۰)</sup>

با این اعتقاد فلسفی و عرفانی، غالب دهلوی نیز  
فناپی را می‌پذیرد که به بقا او بیانجامد و با زبان  
ساده گفته است که

نیست کس بعد از خدا غیر از خدا  
این بود سر بقا بعد الفنا

پروانه سوخت، شمع فرو مرد، ای وای من که  
قصه دل ناتمام ماند.

### پی‌نوشت:

- ۱- فرهنگ معین ج ۶ به نقل از مقدمه برهان قاطع، از دکتر معین ج ۱ ص ۱۱۱ به بعد
- ۲- دیوان غالب دهلوی، محسن کیانی، مقدمه ص ۱۵
- ۳- همان ص ۱۷
- ۴- همان ص ۲۲
- ۵- همان صص ۲۴ و ۲۵
- ۶- تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر محمد استعلامی، ذیل ابراهیم ادهم
- ۷- فرهنگ اصطلاحات عرفانی، دکتر سجادی، ص ۲۴۰
- ۸- همان، ص ۳۹۸
- ۹- همانجا
- ۱۰- دیوان حافظ چاپ غنی، قزوینی، غزل ۱۱
- ۱۱- فرهنگ اصطلاحات عرفانی ص ۴۷۰
- ۱۲- همان، ص ۴۷۱
- ۱۳- اصطلاحات عرفانی، دکتر سجادی ص ۴۹۶
- ۱۴- گلشن راز، به اهتمام صمد موحد، ص ۱۰۰
- ۱۵- دیوان حافظ، قزوینی، غنی، غزل ۱
- ۱۶- همان، غزل ۳۵۸
- ۱۷- فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۶۷۰
- ۱۸- احادیث مشنوی، مرحوم استاد فروزانفر، ص ۱۹۸
- ۱۹- همان، ص ۱۹۶
- ۲۰- دیوان حافظ، قزوینی، غزل شماره ۱۸۴
- ۲۱- فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۴۵۰
- ۲۲- دیوان حافظ، قزوینی، غنی، غزل ۷
- ۲۳- مثنوی دفتر اول بیت ۲۳۵۷
- ۲۴- همان، دفتر پنجم بیت ۶۷۳
- ۲۵- فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۶۲۷
- ۲۶- فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۵۸۱
- ۲۷- فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۶۳۰

### منابع:

- ۱- احادیث مشنوی، مرحوم فروزانفر، انتشارات امیرکبیر
- ۲- تذکرة الاولیاء عطار، دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار
- ۳- دیوان غالب دهلوی، به اهتمام دکتر محسن کیانی، چاپ اول ۱۳۷۶، انتشارات روزنه
- ۴- دیوان حافظ، قزوینی- غنی، انتشارات زوار
- ۵- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، دکتر سید جعفر سجادی، انتشارات طهوری
- ۶- کشف‌المحجوب، مجویری، انتشارات طهوری
- ۷- مثنوی معنوی، طبع نیکلسون، چهار جلندی، انتشارات امیرکبیر
- ۸- مبانی عرفان و تصوف، دکتر سیدضیاء سجادی، انتشارات سمت
- ۹- دنباله جستجو در تصوف ایران، دکتر زرین کوب، انتشارات امیرکبیر
- ۱۰- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاء، ج ۵/۱، انتشارات فردوسی